الباب العاشر من الواحد الثالث فی ان ما فی تلک الآیة…

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب العاشر من الواحد الثالث** فی ان ما فی تلک الآیة فی الایة الاولی شهد الله الی قول الله عز و جل قدیرا.

ملخص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی ببیانی که هر ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماء الله هست و از برای او حدی و حدودی و ظهوری و بطونی و علوی و دنوی و طلوعی و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شیئ محدود در مقام روح متقمص بقمیص حد میگردد و الا در مقام افئده لا یری الا الله و اسمائه له الخلق و الامر من قبل و من بعد انا کل له عابدون

اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - که مقام تعین مشیت آن ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیئیت هم رسانده چه از حق و چه از غیر حق از بحر ظهور مستظهر شده این است که کل باو قائم است و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیاء از باء ”بسم الله“ ظاهر میشود او بوده و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مؤمن بالله یا دون آن بهم رسد بظهور نقطۀ بیان متحقق شده و مراد از آیه که کل در او است او است زیرا که او است آیۀ تکوین این آیه و او است باء ”بسم الله“ در تکوین که این باء مدل بر او است

همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متحقق میشود و تکثر بهم میرساند الی ما لا نهایه همین قسم ارواح کینونیات بآن متکون میگردد و متکثر و هر گاه ذکر اولوالافئدة شود مراد ادلاء بر کلمۀ ﴿لا اله الا الله﴾ بوده و هست و هر گاه ذکر اولوالارواح شود مراد ادلاء بر رسول الله - صلی الله علیه و آله - بوده و هست و هر گاه ذکر اولوالانفس شود مراد ادله بر ائمۀ هدی - علیهم السلام - بوده وهست و هر گاه ذکر اولوالاجساد شود مراد ادلاء بر ابواب - علیهم السلام - بوده و هست زیرا که کل اسماء و صفات تکثر همین واحد اول است

نظر کن بحروف لفظی بیان که کل تکثر واحد اول است اگر چه الی ما لا نهایه شود و در تکثر مظاهر کلیه بهم رسد که در ظهور اقوی از واحد اول باشد ولی باو متحقق شده و کل راجع باو میگردد چنانچه از او نشر نموده نه این است که کل حروف بیان آن حروف شود بلکه هر حرفی در حد خود مستنبئ از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر او است نظر کن بعود مثل آنکه نظر میکنی در بدء

اگر امروز نفسی در مشرق بدء شود بدء او نیست الا آنکه بپوشد لباس بیان را بر فؤاد و روح و نفس و جسد ذاتی خود و همین قسم اگر نفسی در مغرب عود نماید که بشنود ظهور ”من یظهره الله“ را عود مینماید بسوی او بآنچه متقمص میشود قمیص عرفان باو را که آیات بدئیه از او بوده و راجع باو میشود اینست که کلشیئ در حد خود از نقطه منوجد بلا آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد

بل کل را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء اگر مرآت سفید مقابل شود آیۀ افئده در او منوجد میگردد و اگر زرد آیۀ ارواح و اگر سبز آیه انفس و اگر قرمز آیۀ اجساد و اگر دون این الوان بآنچه در او است از قابلیت او حتی آنکه اگر نعوذ بالله نفس دون مؤمنه مقابل شود در مرآت دون الوان محبوبیۀ خود تعکس بر میدارد و از این جهت است قول فاء ﴿انا ربکم الاعلی﴾ در مقابل قول میم عن الله عز و جل

این است که مشتبه می گردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد اولوالابصار که ایشان حقایق اشیاء را کما هی مشاهده مینمایند و همیشه ناظر بشمس حقیقت هستند و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمینماید اولئک هم المتقون حقا فی کتاب الله من قبل ومن بعد و اولئک هم المهتدون

چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بوده مشاهدۀ این نوع تعکس را مینمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود وحال آنکه در مقام شهادت آمد آن شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم حیا میکند از ذکر اون

فلتعتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون و لتتقن ان یا اولی الشموس المنعکسه کلکم اجمعون.

